





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل نبينا شرف الأنبياء والمرسلين، واختاره للنبوّة وكا
دم بين الماء والطين وجعل وصيه أكمل الأوصياء المرخصين وزوجه
سيدة نساء العالمين فخلق منهما الأئمة الطيبين الطاهرين صلوات الله
وسلامه عليهم أجمعين صلوة ناسية زاكية مباركة متواترة لأحد
لا ولها ولا نهاية لآخرها ولعنة الله على عدائهم أجمعين إلى يوم الدين
و بعد بدانکه خداوند تبارک تعالی جلّت عظمت بعد از آنکه بقدرت کمال و حکمت شانه
انسان بخلعت وجود مخلع فرمود و بتاج کرامت عقل و هوش کرم داشت بطرف و حممت
خوش برای تقریب می برگاه قرب بارگاه مقدس حضرت ایزدش را می نمود و او را باطل و
عاطل و بیفایده خلق فرمود بلکه بجهت مطلبی خلق فرمود و اشاره باین مطلب است فی الجمله
جل و غر ما خلقنا السموات والأرض وما بينهما باطلاً و بجهت کید این مطلب
در آیه دیگری فرماید انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون مقصود
کلی و مقصد اصلی که از آیات و اخبار استفا میشود معرفت خداست چنانچه در حدیث

هدی میفراید کنت کذا مخفيا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف

پس معلوم شد مقصود از خلق معرفت خداست و چون کمال معرفت حاصل نشود مگر معرفت

ایمیه طاهرین صلوات اللہ علیہم اجمعین کما هو الوارد عنهم علیہم السلام من عزمکم

فقد عرف الله و من جهلكم فقد جهل الله و بدلت و زبانی ایشان چنانکه فرموده اند

السلام علی اذلاء علی الله لهذا السبب البصاعه و تراب اقدام طلاب و مشغولین و

واقف السادات و الحاج و المعتمرین حاجی سید مهدی یزدی ساکن نجف اشرف

علی ساکنها الف تحیه و تحف بیست زیادتی معرفت دوستان و روشنی چشم شیعیان

و سرور قلوب مؤمنان از کتب معتبره این احادیث و اخبار جمع نمودم امید که انتفاع

مؤمنین و محبتین باین مختصر سبب عفو معصیت این علی و والدین این عاصی شود و او را

موسوم ساختم نور الابصار فی فضیلت الاحمد المنتمی و الائمة الاطهار صلوات اللہ علیہم

اجمعین و مرتب نمودم در ابیک مقدمه و چهارده باب و یک خاتمه امام مقدمه

در محلی از توحید و عدل و نبوت و امامت است و چهارده باب در معرفت و فضیلت

و بعضی از معجزات و خارق عادات و کرامات چهارده معصوم است و خاتمه در معانی

و احوالات دوزخ و بهشت است **فصل** در آنکه اول از اصول دین توحید است و

مراد توحید آنست که بدانی خداوند تعالی هست و همیشه بوده و خواهد بود و هرگز نبود

که نباشد بلکه واجب الوجود است وجوده قبل القبل فی ازل الازال بقاؤه بعد

البعده من غیر انتقال و کلا ذوال و یکی است و غیر یکی نیست بلکه غیر احوال است

لا اله الا الله و درستی و یکسانی و باقی صفات مثل نهار و لیس کشله شمشاد و بیخ چیریدم

نمیماند و او بیخ چیر نمیماند و هر چه در خیال آید که بلکه خدا این باشد جزا خدا آن نیست

و خدای را نمیتوان تصور نمود و ذات مقدسش بخیال کسی در نمی آید و کنه جلالش را

نیتوان یافت و لا یحیطون به علیا بلکه ذات مقدسش منزله تراست از آنکه

در خیال در آید چه هر چه در خیال در می آید صورتش در خیال می آید نه کنه ذاتش پس در
 ذاتی باشد و صورتی و مرکب باشد از آن بود خدا تعالی منزله است از آنکه مرکب باشد
 نیست و جوهر نیست و عرض نیست و متحد با مخلوق نمی شود و حلولی وی روان نیست یعنی
 با آدمی یا غیر حلول نمی کند و متحد نمی شود چنانکه بصاری و صوفیان قائل شده اند با اتحاد
 یا حلول در عیسی و در مشایخ صوفیه و امثال این منخرفات و محل حوادث نیست مثل
 سهو و نسیان و لذت و الم و صحت و مرض و عجز و پیری و جوانی و خواب و بیداری و سایر
 تغییرات لاناخذ سنه و لاناخذ نوم و مکان بهیچ ندارد و در هیچ طرف نمی باشد دیدنی
 نیست و محال است که بچشم دیده شود لاناخذ که الا بصار چه نه جسم است و نه جسمانی و نه
 در جهت و شریک ندارد نه در الیهیت و قدیم بودن و نه در خالقیت و رازقیت لاناخذ
 شریک له پس قدیمی سوا خدا تعالی نمی باشد بلکه غیر او همه چیز با حادث اند و خالق
 و رازقی بجز او نیست خالق کل شیء و هو الذاق ذو القوة المتین و از چیزی
 جدا نشده و چیزی از او جدا نشده لم یلد و لم یولد بلکه کتبیای بهیچ است
 احدی لذات و واحدی الصفات است و ازلی و ابدیت یعنی همیشه بوده و خوا
 بود نه اولی براس وجود او هست و نه آخری و قادر مختار است یعنی با اختیار
 خود مخلوقات را خلق کرده و می کند نه بغیر اختیار چنانکه آتش بغیر اختیار میسوزاند
 و قدرت بر هر چیزی دارد و ان الله علی کل شیء قدير حتی بر محالات هم لیکن
 محال قانیت قبول قدرت ندارد و عالم است بهر معلومی و هو بکل شیء علیم
 حتی بر جزئیات و تغییر و تفاوتی در علم او نمی باشد و سميع و بصیر است و هو السميع
 البصیر یعنی می آید به هر چه شنیدنی است بدون آلت گوش و می آید به هر چه دیدنی است
 بدون آلت چشم چه منزله است از چشم و گوش و دست و پا و غیر اینها از آلات
 جسمیه چه جسم نیست و محتاج نیست و حتی است و هو حی لا یموت یعنی آثار

آنگاه از دست بریزند از دست حق توانستند نه اینکه روح در بدن دارد و العباد باشد منزه و میرد
 و گاه هست اینی چیزهای که اراده دارد و اراده با احتیاج بعمل میآورد و چیزهایی را
 که اراده ندارد و بعد هم اراده با احتیاج ترک مینماید نه آنکه اجابت کردن و نکردن و صداقت
 و دروغ بروی روان نیست و تکلم است یعنی واقعا در حقیقت تکلم مینماید و حرف میزند
 نه بآلت زبان حنجره و مخارج حروف بلکه بایجاد حروف و کلام و صداهاست آنها
 و جسمی مثل هوا و درخت یا غیر آن و ویم از اصول دین عدل است و مراد عدل
 آنست که بدانی که خدایتعالی عادلست و ظلم میکند و ذره ظلم روان ندارد و
 بظلم مشقال ذرّه و نه چنین است که جبر میگویند که مجبورند در کردنیهای خود و اشیا
 میگویند که همه کارهاست بندگان کار خداست و بنده عاجز و اراده اش غیر موثر است
 و صونیه میگویند هر چه میشود از خیر و شر چه از افعال غیر بندگان و چه افعال
 بنده تمام مظهر صفات خداست چه همه این قوه لها عین کفر است و لازم میآید
 که خدایتعالی کارهای قبیح و فاحش و مسخر کند و مع ذلک عذاب کند بندگان را
 که چرا بد کردید و حال آنکه ایشان کرده باشند بیکه خودش کرده باشد و با اینها العباد
 باشد در و غلو نیز باشد چه میگوید چرا کردید و شاکر کردید و عذاب میکنم شمار بسبب فعلها
 خودتان و گوید هر مصیبتی که بر شما میآید همه جهت کرده است خودتان است و
 با اینها عذابهاست شدید و تو بجهای عظیم کند و همچنین کفر است اگر کسی گوید خدایتعالی
 در افعال بندگان شرکته دارد زیرا که چگونه اقوامی شرکین در همان کاریکه با هم کردند
 آن مصیبتها و عذابهای شدید و عتابهای موکده میآورد بلکه طریقه تقیید از معصومین
 عظیم است سلام نیست که افعال خیر و شر بندگان از بندگان است لیکن خیر توفیق الهی است
 و شر بعدم توفیق و گاه هست که مقهور بر طاعتی میسازد بسبب کجیائیکه در بنده هست
 یا بنده را بخودش و او میگذارد در مصیبتی بسبب بدیهاییکه در آنست بآن سبب مستحق

این معنی میشود و ایضا خدا تعالی حکیم است و قبح از حکیم سر نیزند جز با خصوصاً چنان حکیمی
 و خصوصاً اینهمه قبایح و خصوصاً این قدرت کامله و عدم حاجت نطق و قبح اصلاً خصوصاً
 با اینهمه رافت و شفقت و مرحمت **سیتم نبوت** و مراد آنست که خدا تعالی پیغمبران
 که از اولاد آدم بودند برگزید و برسالت نزد باقی بنندگان فرستاد براسه پیغامها و
 دیهها و شرعها و انتظام نمودن دنیا و آخرت ایشان و شناساندن اصولین با ایشان
 و فروع دین و این پیغمبران صد و بیست و چهار هزار بودند آخر همه و خاتم ایشان
 افضل از همه پیغمبر آخر الزمانست پیغمبرنا محمد بود پس عبد اللہ و پس آمنه و جد عبد
 بن باشم که نسب شریفش میرسد بحضرت اسماعیل پس حضرت ابراهیم و از سببیک
 از پیغمبران سهوی با نسیان یا خطا و طغیان سرزده از اول عمر تا آخر بلکه معصومند
 از همه و این بالضرورت از ائمه هدی علیهم السلام ببارسید و همچنین از ایشان رسیده
 که منزله اند از کفر آباء و عدم طهارت اہتات از زنا و غیره و منزله اند از نقص خلقت و
 هر چیزی که موجب دنائت و نفرت خلق از ایشان شود العیاذ باللہ منہ چهارم
 امامت و مراد شناختن امام و پیشوا سے بعد از پیغمبر است که اگر شناخت کافر است
 کفر مقابل ایمان یعنی ایمان ندارد جز تا و مخد در جہنم است - و امام جانشین پیغمبر است
 که بعد از پیغمبر حای و نشینند و جمیع کارها که از پیغمبر بعمل میآید از او بعمل میآید غیر آنکه پیغمبر
 وحی از خدا باو میرسد بواسطه جبرئیل یا نحوی دیگر و پیغامها از خدا بعنوان وحی باو میرسد
 و او مردم میرساند آنچه را باید برساند و لهذا او را پیغمبر میگویند و بعربی رسول و
 نبی و اما امام وحی باو میرسد بلکه بواسطه پیغمبر و وصیت او احکام شرع و غیر آن باو
 میرسد و او مردم میرساند آنچه را باید برساند و اما نظم و نسق امور معاش و ریاست
 و سلطنت دنیا و نظم امور معاد و بیان احکام شرع و اقامه حدود الهی و شرح مکارم
 اخلاق و طریقہ تزکیہ بعد از نفس حسنا یق و توضیح غوامض مسایل اصول و فروع

و حل مشکلات آنها و دفع شبهات از آنها پس نسبت به پیغمبر و امام هر دو بیک نحو است
 لیکن از پیغمبر بالا صلا است و از امام بالاتر به معنی نیابت پیغمبر و عصمت از گناهان و از
 خطا و از نقص خلقت و غیر اینها از آنچه گذشت هر دو شریکند و حال شان یکی است و
 امام ما بعد از پیغمبر علی بن ابیطالب است صلوات الله علیه و نام ابیطالب عبدالله بود
 و بنا بر مشهور نزد عوام عمران و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بود و ابوطالب مسلم بلکه
 خلیفه انبیا و وصی ایشان بود با اعتقاد شیعه نه آنکه انبیاء باشند کافر بود چنانکه بعضی
 میگویند و لقب علی بن ابیطالب علیه السلام بود از جانب خدا و خاص او بود و
 دیگر از این لقب جایز نیست و آنحضرت اسم متعدّد و لقب متعدّد داشته چنانکه سیول
 خدا نیز چنین بود و احوال او صاف از معصوم ظاهرین شمس بود بلکه فوق مراتب
 سایر بشر بود که با نسب جماعت از گروه بیرون افتد و او را خدا دانسته انبیاء
 منه و بعد از آن حضرت امام دوم امام حسن فرزند او بود که مادرش فاطمه زهرا
 علیها السلام است و بعد از او امام سوم امام حسین برادر آن بزرگوار و بعد از او
 امام چهارم حضرت امام زین العابدین فرزند امام حسین و بعد از او امام پنجم امام محمد باقر
 و بعد از او امام ششم امام جعفر صادق و بعد از او امام هفتم امام موسی کاظم و بعد
 از او امام هشتم امام علی بن موسی الرضا و بعد از او امام نهم امام محمد تقی و
 بعد از او امام دهم امام علی نقی و بعد از او امام یازدهم امام حسن عسکری و
 و بعد از او امام دوازدهم امام مهدی بادی که صاحب این عصر و بادی این
 زمانست و زنده است و هیچ زمانه خالی از امام یا پیغمبری نمیشد و این دوازده
 امام هر یک نسبت بدیگری پدر و فرزند بودند که همین که پدر از دنیا میرفت امام بعد
 از او که بجای او می نشست فرزند او بود که جای او می نشست غیر امام حسن
 و امام حسین علیهم السلام که دو برادر بودند و دوم بجای اول نشست

لو ترجمان نامه اله و مثال ایشان مثل شتی نوح است من ركبها بغي ومن تاخر عنها
هلك چنگ زدن بیا من عروة الوثقى ایشان باعث سرفرازی این و نجات در نشاتین
اللهم ثبتنا على ولايتهم و محبتهم

در بیان احوال سید انبیاء و سراسر اصفا صلوات الله علیهم

محمد و احمد و محمود و طه و بس
ابوالقاسم است صلوات الله و سلامه علیه
مصطفی است و بعضی محمود گفته اند
شعب ابیطالب علیه السلام است
روز دوشنبه بعضی جمعه گفته اند
هفدهم شهر ربیع الاول می باشد
عام الفیل بود که خوابتند خانه کعبه را خراب گفتند
انوشیروان عادل بود که آنحضرت فخرینمود
آمنه بنت وهب سلام الله علیها بود
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله
پانزده عدد بود اندایشان
هشت عدد و فرزندار جمیع آن بزرگوار بودند
شصت و سه سال کامل بود
روز میثوم دوشنبه بود
بیت و هشتم ماه صفر بود
سه یازدهم از هجرت و بعضی دهم گفته اند

اسم مبارک آن بزرگوار صلوات الله علیه
کینه شریف آن بزرگوار صلوات الله علیه
لقب مطهر آن بزرگوار صلوات الله علیه
مکان ولادت آن بزرگوار صلوات الله علیه
ایام ولادت آن بزرگوار صلی الله علیه
ماه ولادت آن بزرگوار صلی الله علیه
سال ولادت آن بزرگوار صلوات الله علیه
پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار
اسم مادر آن بزرگوار صلوات الله علیها
نقش خاتم آن بزرگوار صلوات الله علیه
عدد زوجات طاهرات آن بزرگوار
عدد اولاد کرام آن بزرگوار
مدت عمر شریف و بابرکت آن بزرگوار
روز وفات و ارتحال آن بزرگوار
ماه وفات و ارتحال آن بزرگوار
سال وفات آن بزرگوار صلی الله علیه

مکان وفات و ارتحال آن بزرگوار	مدینه طیبه مشوره بود
سبب وفات و رحلت آن بزرگوار	مرض بود و بعضی گفته اند زهر زن یهودیه
مکان قبر مطهر آن بزرگوار صلی الله علیه	در مسجد خود آن بزرگوار مسجی باشد
پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	هرقل پادشاه آن زمان بود
اسم نمایان و خلفا سے آن بزرگوار	علی بن ابیطالب و زده فرزندان او صلوات الله علیهم

در بیان امور متعلقه با احوال حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین

و بچند مقاله ضبط شد مقاله اول در ذکر آفریدن حضرت سبحان جلالت عظمت نور حضرت محمد مصطفی است روایت کند حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع از پدران خود از علی بن ابیطالب علیهم السلام که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی نور پسرت محمد مصطفی را بیا فرید پیش از آفریدن آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و غیرهم و باوسی دوازده حجاب آفرید اول حجاب قدرت دوم حجاب عظمت سوم حجاب جلالت چهارم حجاب سعادت پنجم حجاب رحمت ششم حجاب کرامت هفتم حجاب منزلت هشتم حجاب هدایت نهم حجاب رفعت دهم حجاب بهیت یازدهم حجاب نبوت دوازدهم حجاب شفاعت پس نور محمد را در حجاب قدرت بازداشت و دوازده هزار سال تسبیح میگفت که سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ و در حجاب عظمت یازده هزار سال و در حجاب بلالت ده هزار سال و در حجاب سعادت نه هزار سال و در حجاب رحمت هشت هزار سال و در حجاب کرامت هفت هزار سال تسبیح و تحمید و تمجید پروردگانش خود مینمود و در حجاب منزلت شش هزار سال بود و میگفت سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ و در حجاب هدایت پنجاه هزار سال بود و میگفت سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و در حجاب رفعت چهار هزار سال بود و میگفت

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ و در حجاب بیست سه هزار سال بود و
میگفت سُبْحَانَ ذِي الْمَلِكِ الْقَدِيمِ و در حجاب نبوت دو هزار سال بود و میگفت
سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ و در حجاب شفاعت یک هزار سال بود و میگفت سُبْحَانَ
رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ پس نام آنحضرت بر لوح ظاهر گردانید و بود در لوح تا چهار هزار سال
پس بر عرش ظاهر و بیدار شد و بر ساق عرش بود و گفت هزار سال تا آنکه آدم را
بقدرت کامله خلق کرد و او را در صلب آدم قرار داد و از آدم بنوح انتقال یافت
و همچنین از صلبه صلبه تا که آن نور پاک را بصلب عبدالمطلب نهاد و از صلب آن
صلب عبدالمطلب رسانید و آنرا بشش لباس کرامت در پوشانید پیراهن صاف و
تهنیت و سرادیل معرفت و بند آن سرادیل از محبت بود و نعلین خوف و عصا
منزلت پس او را گفت نزدیک برو مان و دو گوی بر ایشان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَسْلَمَ
آن پیراهن از شش چیز بود قاشمش از یاقوت و دو استینش از مروارید و بند او از زبور
زر و دوشکس او از مرجان و دامن او از مروارید و گریبان او از نور و حضرت بت لغزت
توبه آدم را بجزمت آن پیراهن قبول کرد و خاتم سلیمان را بسبب آن بدور رسانید
و یوسف را بعبودیت آن رسانید و یونس را از شکم ماهی بدان نجات داد و کذابک
پنجمبر را از هر یک از بلاها بدان رسانید و آن پیراهن منحصراً به پنجمبر ماص بود و از جابر بن
عبدالله انصاری مرویست که رسول خدا فرمود که حق تعالی نور مرا و نور علی را پیش از
عالم و آدم با نصد هزار سال آفرید و به تسبیح و تهلیل جلالت عظمت مشغول بودیم در وقتیکه
سبح مستحی نبود چون حق تعالی آدم را بیا فرید نور ما را در صلب او قرار داد و در پشت
مادر صلب او بودیم و نوح در کشتی چون نشست مادر صلب او بودیم و حضرت خلیل را
که در آتش انداختند مادر صلب او بودیم و خداوند تبارک و تعالی ما را از صلبهای
پاک و پاکیزه نقل میکرد تا بصلب عبدالمطلب رسانید انگاه آن نور را بدو ننم کرد

و لصفی نور مراد صلب عبد الله قرار داد و لصفی نور علی را در صلب ابو طالب
 و مرانبوت داد و علی را امامت و نام مرا از ناوهای خود اشتقاق نمود چنانکه
 نام حق تعالی محمود است و نام من محمد و نام علی را نیز از ناوهای خود مشتق نمود
 که نام حق تعالی علی الاعلی است و نام علی است و در کتاب مجالس المتقین شهید
 مرقوم است که در شب معراج خطاب از مصدر جلال بآلارباب رسید بحیرت آنکه
 محمد را بریز هفتاد هزار پرده عزت پنهان کرده ام در این شب یک پرده از آن بردار
 از جمال محمدی بردار تا نظارگیان عالم علی حسن جمال سید انبیا را نظاره نمایند
 چون با مر یک جلیل حضرت جبرئیل چنان کرد و یک پرده از هفتاد هزار پرده برداش
 میگوید که نور عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و ستاره ناچیز و مضحل شد و فردا
 قیامت که تمامی آن پرده را برداریم عجب مدار که همه معاصی امت در جنت آن ناچیز
 گردد و مردیت که چون حضرت رسول بدلیل آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک آن باه فلک امامت را یعنی علی را منصب خلا
 مقتدر و مشعر گردنفرازی سرفراز فرمود فرمودند یا علی انا کالشمس وانت کالقمر
 وانت وصیتی و خلیفتی من بعدی آنکساینکه در دلهاست ایشان شک و ریب
 در اضطراب آمده حقد و حسدشان بالا گرفت تا بر تبه که عم رسول الله عباس نیز
 بخدمت آن برگزیده زبده بنی آدم آمده و عرض کرد یا رسول الله مگر من و تو
 از یک خزانه ایم و از یک اصل و گوهر نه پس چرا علی را بر پسران ما شتم تفضل بنای
 حضرت فرمود ای عم اندیشه باطل و خیال فاسد بخود راه داده و عاده صواب را گذا
 قدم در طریق خطا نهاده اما من و تو از صلب یک آدم هستیم و لکن در حق علی فضل
 و رتبه او بعلم و ادب از خداست و امامت و ولایت عطا شده نزد انت با اختیار
 خلقان نیست یا عم اگر خورد عالم را بر جلال فضل نبودست موسی چهل روزه دست

بز محاسن چهار صد ساله فرعون نزدی و عیسی یک روزه در مهد دعوی و جعلی نندیا
 و جعلی مبادگ انکروک ایعم ندانی که اگر چه مادر عالم خاک آخریم اما در عالم پاک
 سابقیم ایعم حقتعالی نور مارا پیش از عالم و آدم آفرید و چون اراده نمود بایجاد
 عالم نور مرابشکافت و از و عرش و کرسی را بیا فرید بحق حق که من از کرسی و عرش تهرما
 و نور برادرم علی را شکافت و از و لوح و قلم را بیا فرید بحق حق که علی بهتر است از لوح
 و قلم و نور فرزندم حسن را شکافت و از و هفت آسمان و جمله فرشتگان را بیا فرید بحق حق که
 فرزندم از هفت آسمان و جمله فرشتگان بهتر است و نور و شنائی دیده ام
 حسین را بشکافت و از و بهشت و حور یان را بیا فرید بحق حق که فرزندم حسین از بهشت
 بهشت و حور یان بهتر است آنکه ظلمت بیا فرید و فرمان داد تا هفت آسمان را از
 کرد اند و هفت آسمان را سایه انکند و فرشتگان او را تسبیح و تهلیل بر آوردند و مارا
 شفیع آوردند تا حقتعالی کشف آن نعمت کرد و پادشاه عالم کلمه ایجا د فرمود و از آن
 نوری بیا فرید بهیئت قندیلی در نزد عرش بداشت که هفت آسمان زمین از نوری
 روشن گشت و آن نور فرزندم فاطمه بود و آن نور قدیم را زهر خوانند و از آنست
 که فاطمه ملقب بزهر اشده ای علم پس علی را دوست دار که دوستی علی ایمانست و
 بعضی دی کفر است و نفاق چون عباس بن کلمات خوشتر از آب حیوة را مستمع
 از حضرت رسول شد عرض کرد که تسلیم کردم در انبی شدم خواهی عالم فرمود که حقتعالی
 از نور احی شد و فرشتگان از تو خوش نو گردیدند و انادیش در خلقت نور آنحضرت
 بسیار است و آنکه نور آنحضرت غلت وجود جمیع موجوداتست و اقل مخلوقاتست
 کلامی نه و جمیع شعاع انوار پر نور از نور حقیه است چنانکه تبفصیل نخواهی رجوع
 بکتاب دیگران **نامقال ثانی** در ذکر سبب تزویج نمودن عبد الله پدر حضرت
 رسول القدر آمنه خاتون بنت وهب مادر آنحضرت را مروتیست که بیودان از رهبانان

خود شنیده بودند که محمد پیغمبر آخر الزمان است و دین او ناسخ ادیانست و او از بنی هاشم خواهد بود پدرش شخصی باشد عبد الله نام از قریش و بوجاهت و جهالت نالاکلام که از ناصیه های یونش نور رسالت پیدا و از بشیره های یونش علیه نبوت با هر دو پیدا و در مکّه معظمه او را مسکن باشد و این در گرامایه از فرزانه او سمت ظهور پذیرد و باین جمع از یهود در حوالی الطحان نزول نموده بودند و غرض ایشان آنکه اگر متیر شود عبد الله را بدست آورند و بقتل رسانند تا که چراغ خاتم النبیین خاموش و باعث منسوخ شدن دین خود شود و از قصار و زکّی عبد الله بن عبد المطلب بر اسپ تازی نژاد خود سوار شده بعزم شکار بجانب کوه ساریرون فته چون یهودان نظر بر جمال آن بزرگوار انداختند و استند از قراین علاماتی که در میان ایشان گفته بودند و آثار بر آن موجود بود که آن عبد الله پدر محمد است از هر جانب قصد قتل آن بزرگوار نمودند و ایشان هشتاد نفر بودند با شمشیر با سه بران و نیزه های سپیان عمل در شدند که آن نور شمع شبستان جلالت را با انفاس ضلالت خود خاموش نمایند اتفاقاً همانوقت والد ماجد آمنه خاتون نیز در شکار گاه بود ملاحظه این مناظره نموده عرق حیثیتش در حرکت آمده متوجه بجانب عبه الله شد دید که ملائکه با سلاح گرداگرد عبد الله را گرفته اند و یهودان مردود را از او دفع میکنند و حق تعالی رفع حجاب از نظرو سب کرده ملائکه را معاینه میدید که از روی ادب رعایت جانب عبه الله میکنند از این امر لغایت متعجب شد خود را بخدمت عبد المطلب رسانید و از او التماس نمود که دختر من آمنه را بعقد عبه الله در آور عبد المطلب قبول عقد فرمود باعث بر تزویج آمنه خاتون مادر حضرت رسول شد تا که آن اختر برج سعادت از کتم عدم بعرضه ظهور در این عالم در آمد **شعر** طلوع کرد بتاید حق ز اوج کمال + مه خجسته رخ و اختر مبارک فال + ازان نهال شرف تازه گشت گلشن دین

چنانکه تازه شود برگ گل بادشمال **مقال ثالث** در ذکر احوال حمل جناب
رسالتناجی و آثار و عجایب واقعه در زمان حمل آن سرور که در بطن مادر مطهره خود بود مرویست
که از دلایل حمل حضرت رسول آن بود که همه حیوانات که در قریش بودند سخن آیدند و
گفتند حامله شد آمنه بجهت او امین اهل زمان و امان اهل جهان خواهد بود و پیش غیب
از غرب نبود که بر حمل آنحضرت واقف نشدند و تکتهای ملوک جبار بره در آنوقت
سرسنگون شد و در مشرق و مغرب از وحوش و طیور یکدیگر بشارت میدادند و حیوانات
دریا نیز بر این سبیل شادی مینمودند و میگفت وقت آن در آمد که دنیا بنود وجود
حضرت ابی القاسم منور گردد و نه ماه تمام در شکم بود و در آن مدت از آن حمل هیچ نوع
ضعف و آلمی به مادرش رسید و بیخ و تعب نکشید و در شب ابطالب آنحضرت
نبوت متولد شد و نیز از علامات آنحضرت آن بود که شبی که آمنه با آنحضرت حامله شد
مسادی ندا کرد در آسمانها که هفت گانه که بشارت باد شمار که در شاهوار نطفه خاتم
انبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مرده مشرت
ثمر اندا کردند و در زمین بیخ درنده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع
نگزید و در شب ولادت آنحضرت بیفتاد هزار قصر با قوت سرخ و سفید و هزار قصر
از مر و اید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمع بهشت هار از نیت دادند
و ندا کردند که شاد شو و بر خود بیال که پیغمبر محبوب تو متولد گردید پس بهشت خندید
و تا قیامت خندانت و از شادان بن جبرئیل در کتاب فضایل منقولست که چون
یکماه از ابتدا سے حمل حضرت رسول گذشت کوهها و درختها و آسمانها و زمینها یکدیگر
را بشارت دادند بر اسی حمل سید پیغمبران پس عبدالمطلب با عبدالتدر وانه پینه
شدند و پانزده روز گذشت عبدالتدر بر حمت ایزدی واصل شد و سقف خانه
شکافته شد و با تفسی آواز داد که مرد آنکه در صلب او بخاتم پیغمبران ولیست که

نخواهد مرد پس چون و ماه از انعقاد نطفه شریفه آنحضرت گذشت حقیقتاً امر کردی
 را که نذا کرد در آسمانها و زمین که صلوات فرستید بر محمد و آل او و استغفار کنید بر اے
 امت او و چون سه ماه گذشت ابو قحافه از شام بر میگشت چون بکه رسید ناآه او
 سرش را بر زمین نهاد و سجد کرد پس ابو قحافه چوب بر سر او زد چون سر برینداشت
 گفت مثل تو ناآه ندیده ام ناگاه با تفری نداد که ای ابو قحافه من حیوانی را
 که اطاعت تو میکند مگر نمی نگری که کوه با و دریاها و درختها و هر مخلوقی بغیر از آدمیان
 سجد کرده اند بر اے پروردگار خود بشکر آنکه سه ماه گذشته بر پیغمبر اتی در شکم مادر
 و بزودی او را خواهی دید و اے برت پرستان که از شمیر او و اصحاب او
 همه هلاک شوند و مخدول و منکوب گردند و اما احوال ماه چهارم و پنجم تا بمآه نهم
 در ذکر فضایل آنحضرت مذکور خواهد شد در مقال منقلم و آمنه خاتون در زمان حمل
 میگفت که من هیچ بارگران و ثقل در خود نمی یابم چنانکه زنان حامله در خود می یابند
 و گفت شبی در خواب دیدم که شخصی میگوید که تو آبستنی گفتم نمیدانم گفت بلی بسید کاینا
 آبستنی و این در شب دوشنبه واقع شد که در عالم دیدم و الهام رسید من که این فرزند
 را بنام احمد بنحوان و در روایت دیگر گفت دیدم در خواب که هرگاه مولود تو متولد
 شود او را محمد نام کن که اسم شریف او در تورات حامداست و در انجیل احمد و این
 تعویذ را در گردن او بیا و نیز که در این اثنا بیدار شدم دیدم که در بالین من صفحه از
 طلا افتاده و بر آن این تعویذ نوشته که اعین بالواحد من شر کل جاسد
 و کل خلق مارد یاخذ بالمرصد فی طرق الموارد من قائم وقاعد و علامت
 آن باشد که با وی نوری بیرون آید که تصورے شهره بصره و شام در که نموده
 شود و از جمله فضل و کرم و شرف و مین و برکت آنحضرت سیکے آنست که در زمان
 حمل آنحضرت حق تعالی اصحاب فیل را هلاک کرد که ایشان قصد خانه کعبه داشتند

مقاله رابع در ذکر ولادت با سعادت آنحضرت است روایت میکند ابو علی طبری
 فضل بن حسن که آنحضرت در مکه معظمه متولد شد در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفتم
 ماه بیس اول در عام الفیل با آنکه مدت سی سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت
 کسری نوشیروان بن قباد و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمر بن هند که پادشاه
 عرب بود و آنحضرت پنجاه و سه سال در مکه مقام داشت و در چهل سالگی وحی بوی
 آمد و بعد از سیزده سال که از زمان وحی گذشته بود هجرت فرمود بدین طیب و بدانکه
 از زمان آدم تا خاتم انبیاء علماء را اختلاف است و اقدی گوید که چهار هزار و شصت سال
 و دیگرے گوید که شش هزار و سیزده سال است در روایت اختلاف بسیار است
 علی اسی حال در بعضی از تفاسیر معتبره مذکور است که میان موسی و عیسی هزار و هفتصد
 سالست و هزار و پنجاه و هشتاد و در مجمع المعارف آورده که عمر ابو البشر هفتصد و سی سال
 و از ابن عباس نقل شده که چون عمر نوح چهار صد و هشتاد و سه سال گذشته وحی با
 نازل شد و صد و بیست سال دعوت کرد و هشتاد و کس با ایمان آوردند و بقولے کمتر
 نیز گفته اند چون جفا سے او از قوم از حد گذشته بخدا تعالی شکوه کرد طوفان شد
 و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال دیگر زیست پس از آدم تا طوفان نوح دو هزار و
 پانصد و سی سال و از طوفان تا وفات نوح سیصد و پنجاه و از نوح تا ابراهیم دولت
 و چهل و شش و از ابراهیم تا موسی کلیم هفتصد سال و از موسی تا داود پانصد سال
 و از داود تا عیسی هزار و صد سال و از عیسی تا بعثت محمد شصت و بیست سال
 پس ابتدا خلقت آدم تا زمان بعثت خاتم الانبیا باین قول هشت هزار و نهصد
 سالست روایت از آمنه خاتون که چون وضع حمل فرزندم محمد نزد یک شدم او را
 و خروشه می شنیدم که از جنین آدم میان نبود و علم سفید دیدم از یاقوت در
 میان آسمان و زمین و نور سے از سر علم تا آسمان تنق بسته بود و مرغانی چند گرد

برگرد خود دیدم که بالها گسترانیده و جماعتی را دیدم در هوا ابریه قها بر دست داشتند
 تشنگی بر من غلبه کرده مرا شربت دادند بغایت سفید و از غسل شیرین تر و از رخ خشک
 و حجاب از پیش نظر من برداشتند از مشرق تا مغرب هر چه بود دیدم و سه علم دیگری
 در مشرق دیکه در مغرب دیکه در بام خانه کعبه دیدم انگاه محمد در وجود آمد و در رپا
 دیگر شب مولود حضرت ستارگان چنان با نزدیک شدند که گفتم بر سر ما خوانند افتاد
 و عبدالمطلب می فرسیت و میگفت چه گرامی بنده و چه بزرگ دوستی است خدا را جل
 جلاله پیغمبر را منجر سے داد بعد از یکبار نبوت را کشید و اداس رسالت را
 نمود و محمد بنوز دعوت ناکرده و رحمت ناکشیده جمله کاینات را فرمودند که تا سر خط
 فرمان او نهادند زیرا که محمد مقصود بود و دیگران فایده محمد مراد بود و دیگران مرید و در
 خبر است که آمدن گفت که در وقت وضع حمل آواز با هیبت و با عظمت شنیدم ترسان
 گشتم دیدم که جناح مرغ سفید بر شکم من مالیده شد آن ترس از من زایل شد
 و جماعتی ز زمان دیدم در آرزو بالا که در حوالی من نشسته بودند و تعجب داشتم که ایشان
 کیانند و از کجا اند و آن حال بر من سنگین نمود و در بر ساعتی از زبان طلق آواز غم
 می شنیدم ناگاه دیبای سفید طولانی آوردند و نداد رسید که او را از چشم خلائق
 دور گردانید و نگاه دارید و جماعتی مردان دیدم که در هوا ایستاده بودند و در دستهای
 ایشان ابریه قها نقره بود و عرق از آن میچکید و از آن بوی مشک میدمید و
 عبدالمطلب غایب بود میفتم چه بودی که آن حاضر بودی و تا شایع این فقرت
 نمودی و مجموع دنیا چون قطعه دیدم و جمعی مرغان را دیدم که آمدند و منقارهای
 ایشان از زمره و بالهای آن یا قوت بود و در زمان وضع حمل تکبیر بر آن زمان
 کردم و در خانه آواز بسیاری شنیدم و کسی را نمیدیدم و چون آن گوهر یکبار
 بوجود آمد بسجده رفت چون کسی که تضرع کند دست بر آسمان برداشت و علم

نیاز مندی برافراشت و باطراف آسمان نظر کرد پس از نور ساطع شد که همه
 چیز را روشن ساخت و بسبب آن نور قصر باک شام را دیدم پس سگس فرود آمدند
 بر دست یکه ابرق سمین بود و بوسے ازان بمشام میرسید مانند بوی مشک و در دست
 دیگرے طشت از مرد و در دست دیگرے حریر سفید از نور و آرا باز کرد و مہرے
 بیرون آورد و محمد را بشت و آن مہر را در میان دکتف او نهاد و او را در حریر
 پیچید و رشتہ از مشک از فرود او بست و گفت بستان پیرت را کہ بہترین بہترین
 عالمیانت و عزیزترین اہل جہان و در روایت دیگر ایر پارہ سفیدے دیدم کہ
 فرود آمد و او را برداشت و از چشم من غایب شدند و نہ ارسید کہ او را در موالیہ
 انبیا بازو اید تا برکت یابد و در انجا تربیت پذیرد و تشریف کرامت بوی پوشانید
 و برابر اہم عرض کنید و مشرق و مغرب زمین و دریا ہا برید تا او را شناسند و نام
 وی در انجا ماحی است تا مجموع کفر بوی زایل شود پس او را باز یافتم در صوف پیچیدہ
 و در زیر او حریر سبزے گسترانیدہ و مفتح عالم در دست وی نہادہ و شخصی میگفت
 این محمد است کہ مفتح نصرت و توت در دست وی بود و او را بر وحایان انس و
 جن عرض کنید و او را بہ پیغمبری آدم و قوت نوح و خلقت ایر اہم و طریقت اسحاق
 و لسان اسمعیل و بشارت یعقوب و جمال یوسف و صورت داود و زہد یحیی و کرم علی
 و معجز موسی بدہید و در بحر اخلاق جمع پیغمبران منور برید و شخصی میگفت محمد مجموع دنیا را
 بقبض آورد و هیچ نماند مگر کہ مطیع و منقادوست گردند و او اعلم و اشجع و ایقن از
 پیغمبران است و مفتح بہشت در دست اوست و شخصی دیگر دیدم کہ دہان در
 دہان وی نہادہ و او را چیزے میداد چون مرغ کہ بچہ خود را دانہ دہد و او طلب
 زیادتی میکرد و روغن بر سر وے میمالید و موسی او را شانہ میکرد و سرمد و چشم وی
 کشید و از من غایب شد و من متحیر بودم و یکے از قوم خود میخواستم و منی باقم و کتر

از پیش من می بودند و بازمی آوردند و بجز مرتبه مطالبات چندس و معجزات و کرامات
 از وجود او ظاهر میشد و مؤلف بجهت اقتضای کما هو حقّه بیان قصص را شرح نکرد و چون که
 در کتب علماء ذکر داشته اند رجوع بانها شخص رابع مفضلادرک معرفت در حق این
 بزرگوار و عظمت و جلالت و مرتبه او میاید و اما فقراتی که عبدالمطلب علانیه دید ذکر
 نداشتیم مگر آنکه بعد از ظهور علامات تولد آنحضرت بخانه آمد و بجویای حضرت رسول
 از آمنه پرسید که فرزند گرامی تو از کجاست تا او را زیارت کنم گفت در اندرون
 خانه است و گفته اند که او را تا سه روز هیچ آفریده نباید نمود عبدالمطلب گفت
 من تاب ندارم و با ندرون خانه رفت شخصی گفت یا عبدالمطلب آدمی را بدین تخم
 راه نیست تا آنکه ملائکه جمله زیارت دی کنند عبدالمطلب بیرون رفت تا خبر بقوم
 دهد زبان و سه گرفته شد تا صفت روز عباس رضی الله عنه روایت کند که حضرت
 رسالت آتیاخته کرده و ناحت بریده بوجود آمد و عبدالمطلب از وقیع آثار تولد
 آنحضرت تعجب سینمود و میگفت این فرزند را شان عظیم است حسان بن ثابت
 گفت که هفت ساله بودم شبی بسترلی رفتم در اینجا بودی دیدم که آتش برافروخته
 بود و آواز میپیدا و ایجماعت بیود حاضر شوید چون حاضر شدند گفت سار و احمد شب
 طالع شده و آن کوكب خاتم الانبیا است و او امشب بوجود آمده است خلائق
 گردند و آن بیود زنده ماند تا حضرت رسالت مبعوث به پیغمبری گشت و بیودی
 بشرف اسلام رسید در مدینه زاهدی بود او را بوقبیس گفتند از او پرسیدند که
 سخن این بیودی راستست گفت بلی و من قنطر ظهور اویم تا ایمان آرم چون حضرت
 رسالت پناه بتوت را ظاهر ساخت و هجرت بدینه کرد بوقبیس آمد خدمت آنحضرت
 و مسلمان شد و چون حضرت رسول بوجود آمد عبدالمطلب شتران را بیچ کرد و خلائق
 را اطعام داد گفتند که نام او چیست گفت محمد گفتند نامی غریبست و بیچ از پدران

تو این نام نداشته اند گفت میخواهم که اهل آسمان و زمین مدح و ستایش کنند و محمد را
 معنی آنست که مردمان متواتر او را مدح گویند و تعظیم و تکریم وی نمایند محرمه گویند
 که من حضرت رسول هر دو در سال قبل بوجود آمدیم چون آنحضرت بوجود آمد ایوان
 کسری ببرزید شکست و چهارده لنگره او افتاد و آتشکده فارس فرو نشست که
 هزار سال بود خاموش نشده بود و دریاچه سواده روی نخبگی نهاد و خشک شد
 که کافران او را میپرستیدند و همانست که نمک شده است نزدیک بکاشان و
 وادی سواده که سالها بود آب در آن دیده نشده بود آب در آن جاری شد و نور
 در آن شب از خجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد رفت تا بمشرق رسید
 و تحت هر پادشاهی در آن صبح سوزگون شد و جمع پادشاهان در آن روز لال بودند
 و سخن نمیتوانستند گفت و علم کاهنان بر طرف شد و سحر سحران باطل گردید
 و مهر کاسه که بود میان او و همزادیکه داشت خبر با او میگفت جدائی فتاد و قریش
 در میان عرب بزرگ شد و ایشانرا ال اللہ خواندند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند
 و هیچ کس به مانند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صدا با لا اله الا الله بلند کردند
 جمیع کوهها و نزد کوه ابوقبیس خاضع شدند بر اوست کرامت محمد و روح آدم را بشارت
 ولادت با سعادت آنحضرت دادند پس هفتاد مرتبه جن او مضاعف گردید و در آنوقت
 تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت با اضطراب درآمد و هفتاد هزار
 قصر از یاقوت بیرون افکند بر اوست تا ولادت آنحضرت و شیطان بجهت حضرت
 عیسی از سه آسمان ممنوع شد و ولادت حضرت رسالت مآب بزنجیر با بستند و از
 سیر مرفت آسمان ممنوع شد و چهل روز او را در قلعه محبوس کردند و تنها همه سوزگون شدند
 حتی بهتاییکه بر کعبه گذاشته بودند و چون شام شدند از آسمان رسید که جاء
 الحق و ذهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً و ساذان حتمه الله علیه روایت

کرده که چون هفت ماه از حملش گذشت عبدالمطلب عبد الله را طبعید و گفت ای
 فرزند دولت آئینه زدویک شده در دست ما چیز کیه لایق ولیمه و عقیقه باشد نیست برو
 بجانب مدینه و آنچه مناسب است بر او ولیمه از انجا بخرد و بیاور پس عبد الله متوجه مدینه شد
 و چون در انجا رسید بر حمت ایزدی واصل گردید خبر مکه از فوت آن دادند اهل مکه در
 مصیبت آن گریستند و در مشیت سالگی یا چهار سالگی مادرش وفات نمود و در همین
 سال عبدالمطلب نیز بچو ار حمت ایزدی سوخت و آن در گرمانایه را ابوطالب که عمش
 بود کفیل شد و بقوله آئینه خاتون بعد از چهار ماه که از عمر شریف آنحضرت گذشت
 بر حمت خدا پیوسته و آنسر و بی پدر و مادر ماند از شدت مصیبت مادر سه روز خیری
 نخورد و پیوسته میگرفت پس عبدالمطلب آن در تمیم را بجا رث ابن عبد الغزیز بکفالت
 داد و حلیمه خاتون بنت ابی تهریب که خلیفه حارث بود بشیره جان آن غنچه گلستان شمر
 میداد و در ردع در ذکر اسامی آنحضرتست بدانکه آن بهترین کاینات را هزار و
 یک نام است و نو دونه نام از آن مشهور و معروفست و اکثر آنها در قرآن آمده التبی
 الاتی و المثل و المدثر و عبد الله و بشیر و نذیر و احمد و محمد و رحمة للعالمین و مصطفی
 و رؤف و رحیم و رسول نور و کتاب و مبین و نعمت و شاهد و بشر و سراج و منیر و
 داعی و صدیق و بعضی از علماء او را چهار صد نام از قرآن مجید بیرون آورده اند
 مرویست که چون حقتعالی فرمود یا محمد ترا دوست میدارم حضرت عرض کرد بار
 خدایا اگر من و خلق عالم خواهیم که ترا نشاکنیم عاجز آئیم فرمان آدای محمد هر که ترا دوست
 دارد و دوست دارنده ترا دوست دارد اگر به بزرگی آسمان زمین گناه او باشد
 همه را عفو کنیم و اگر کسی ترا دشمن دارد برابر آسمان زمین طاعت داشته باشد
 و را عذابی کنیم که از آن سخت تر نباشد و اگر برای ایجاد تو نبود خدای خود را اسکا
 نسکر دم و عالمیان بدانند که تو و اهل بیت تو را نزد من چندین کرامت است

پس سید عالمیان ازین شرافت شاد شد و شناسی از وی را پیوسته میگفت و در خبر
 که چون در قیامت شود حق تعالی فرشته را امر کند که مذاکمه هر مومنی که نام او محمد است
 بر خیزد و جیب بچسبند و در بجهت شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و از حضرت
 امام علی ابن موسی الرضا روایت است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون فرزند
 را نام محمد نهادی و در آن تقطیم کنی و چون مجلس در آید او را جاسه دهد و بوی بوی ترش
 نکنند و در مجالس شوری نه نشینند مگر محمد نامی باشد چرا که در آن مشورت خیر رسد و در کتا
 بیح سفره خوانی کسی نه نشیند مگر نام احمد یا محمد یا محمود باشد که باعث برکت آنخانه
 میشود و حضرت رسول فرمود که هر که احتقاعی چهار سپر است فرماید و از آنها یکی نام
 من باشد بر من جفا کرده و از ابو الحسن منقولست که در پیش خان درویشی داخل شود
 که اسمی ازین اسما در آنخانه باشد محمد و محمود و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و
 عبد الله و فاطمه که باعث پدید آمدن برکت در آنخانه است و از کتب حدیث حکایات غریبه
 کتاب مباحث است روایت کرده اند که جمعی از اشراف نصاری بخران خدمت حضرت
 رسول آمدند و سر کرده ایشان سه نفر بودند یکی عاقب که امیر و صاحب رأ ایشان بود
 و دیگر عبد المسیح بود که در جمع مشکلات با و پناه میبردند و سیم ابو حارثه بود که عالم و پیشوای
 ایشان بود و پادشایان و هم پر اسه او کلیسیا با ساخته و هدایا و کفیه ها برای او میفرستادند
 بسبب فور علم او چون ایشان متوجه خدمت پیمبر شدند ابو حارثه بر اشتری سوار بود و
 کز برین علقه بر اسب و او را روی به پهلوی می میراند ناگاه اشتر ابو حارثه بسرد آمد پس گفت
 تا سزا سے چند بجزت رسول گفت ابو حارثه گفت بر تو باد آنچه گفتی کز گفت چرا ای برادر
 ابو حارثه گفت بخدا سوگند که این همان پیمبر است که انتظار او می کشم کز گفت پس چرا
 متابعت او نمیکنی گفت مگر نمی بینی که طایفه نصاری بپاچه عزت گذارند و دولت دهند
 و بزرگ شمارند اگر سراطاعت در پیش آن زمین گذارم گروه نصاری آنچه داده اند

بمن میسرند و راضی بمتاعبت او نمیشوند که ز چون این سخن شنید با خود گفت که اگر بجز
 آن بزرگوار مشرف شدم با او ایمان آورم و چون بخدمت رسالت پناه رسید شرف
 اسلام فایض گردید و چون همه بزرگان بفرزاد آنحضرت آمدند از روز بسیار مسایل مشکله پرسیدند
 و همه را جواب شنیدند پس عالم ایشان گفت که در باب مسیح چه میفرمائی یا محمد حضرت
 فرمودند که او بنده و رسول خدا بود گفتند هرگز ندیده که فرزند پی پدر متولد شود و بوجود
 آید پس این آیه نازل شد ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب
 ثم قال له کن فیکون و چون بحاجت در خصومت کردند حق تعالی فرمود که من
 حاجک فیمن بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنا لنا و ابنا لکم
 و لنا و لنا و کفر و انفسنا و انفسکم ثم یتهل فنجعل لعنة الله علی
 الکاذبین بدانکه فخر رازی گفته که شیعه از این آیه شریفه استدلال کنند که علی بن
 ابیطالب از جمیع پیغمبران افضل است غیر از پیغمبر آخر الزمان زیرا که حق تعالی انفسنا گفته
 و مراد از انفسنا نفس شریف علی بن ابیطالب است زیرا که اگر حسین بوده باشد بابنا
 داخلست و اگر سناء باشد سناء ما داخلست و اگر خود نفس شریف محمد باشد صحیح باشد
 زیرا که دعوت اقتضای معایرت میکند چرا که آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری
 باشد و آنهم منحصر است بعلی پس معلوم شد که مراد از علی علیه السلام است و چون نفس
 علی نفس پیغمبر شد و پیغمبر خودش از همه افضل است پس کسیکه پیغمبر شد او نیز از همه
 افضل باشد چه پیغمبر چه غیر پیغمبر باشد پس علی در جمیع کمالات با پیغمبر مساویست
 الا پیغمبری: از جمله کمالات افضلیت پیغمبر است از همه پیغمبران پس علی بن ابیطالب
 نیز افضل باشد از همه پیغمبران از آدم تا خاتم چه مرسل چه غیر مرسل و دلیل افضلیت
 پیغمبر بر همه انبیاء و رسل قوله تعالی لولا ک لما خلقت الافلال و ایضا قوله تعالی
 فی الحدیث القدسی من اجلنا لا آدم لولا عبدان اویدان اخلقهما فی خرا الزمان

لما خلقك وقوله اني كنت نبيا وادم بين الماء والطين مقال خامس
 در ذکر اسامی ابا و اجداد آنحضرت از آدم تا عبد اللہ تسبیح معتبر از حضرت امیر
 المؤمنین منقولست که فرمود و اللہ عبادت نکردم و نه پدرم و نه جدّم عبد المطلب و نه جدّم
 ہاشم و نه عبد مناف بت را بلکه ہمہ نماز میکردم و نذر و کعبہ بردین ابراہیم و تمسک بدین آنحضرت
 بودند و بدانکہ اسم شریف اجداد طاہرہ پیغمبر نیست محمد بن عبد اللہ ابن عبد المطلب
 بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ بن لوی بن غالب بن مضر بن کنانہ بن
 داؤد بن الیسع بن سلیمان بن نبت بن حمد بن تیدار بن اسمعیل بن ابراہیم بن تارخ بن
 ناخور بن سروع بن ارغوبن قانع بن عامر بن شالخ بن ارغشد بن سام بن نوح بن مالک
 بن متوشلخ بن اختوخ بن ہبلایل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم علیہ السلام
 و در نسب شریف آنحضرت اقوال دیگرست و اشہر آنست کہ اسم عبد المطلب شیبہ
 الحمد بود و اسم ہاشم عمرو بود و اسم عبد مناف مغیرہ و اسم قصی زید بود و ابراہیم میگفتند
 و اسم قریش نصر و ہر یک بسببی از اسباب بان اسامی مستحی گردیدند و ارغوب اسم ہود است
 و بعضی گفته اند کہ عابر اسم آنحضرت بود و اختوخ ادریس است و مادر آنحضرت آمنہ دختر
 وہب پسر عبد مناف پسر زہرہ پسر کلاب بود و در عیون الاخبار الرضا مذکور است کہ خوا
 از آدم پانصد شکم حاملہ شد و شیت را بہتہ اللہ میگفتند چہ از عوض ہابیل بود و چون
 شیت بوجود آمد حقتعالی در میان او و ابیس حجابے ساخت کہ خلط او پانصد سال
 راہ بود بسبب نور محمدی کہ از چہرہ او ساطع بود و چنانیکہ حقتعالی پیمان گرفت از آدم
 کہ آن نور پاک را بود یعہ موضع پاک بنہد آدم ہم از شیت عهد و پیمان گرفت و ملائکہ
 شاہد گرفت و کذلک از ہر صلبے بصلبے این عهد را با حقتعالی تازہ مینمودند تا بصلب
 عبد اللہ قرار گرفت و از صلب او بعالم وجود آمد مقال سادس در ذکر معجزات

بدن شریف آنحضرت است و ذکر بعضی از فضایل و کرامات واقع در ایام حمل و جن
 وضع او و بعد از وجود آمدن در این عالم آتای معجزه سر مبارک آنحضرت یکی آن بود که
 همیشه نور از جبین مبارکش ساطع بود مثل ماه شب چهارده میدرخشید و ششم جبینش
 برود و یوار عیابید و از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که چون حضرت
 رسالت پناه را در شب تاریک میدیدند نوری از روست مبارکش ساطع بود مانند ماه
 و از امیر المؤمنین خبر است که پس عظم در هر محلی که می نشستند از جانب راست و چپ
 آن نور ساطع بود که مردم میدیدند و پیوسته ابروی چون سپر بر سر آن سرد
 سایه میگستر و آتای معجزه محاسن شریف آنحضرت گویند که یکی از اصحاب کبار و تار مو
 از محاسن شریف آن بزرگوار برداشته در خانه خود گذاشته بود ناگاه صدای
 تلاوت قرآن به بهترین الحان شنید و هر چه تقصص نمود قاری پیدا بنمود پس این قضیه را
 بحضرت رسول عرض نمود و خواب فرمودند که ملئکه هفت آسمان در جائیکه موسی
 عسبرین سید المرسلین را بنیذ جمعیت نموده شروع در تلاوت کلام ملک علامت میکند
 آتای معجزه دهن مبارکش آنکه راوی گوید آب نزد آنحضرت آوردند کف آب در دهن
 مضمضه نمود در دلور بخت آن از مشک خوشبو تر بود و عوده بن السعد چون عمره
 حدیبیه از جانب قریش بخدمت حضرت رسول آمد دید که هر گاه حضرت وضو می ساخت
 تا دست می شست مبادرت میکردند در گرفتن آن آب بر تبه که نزدیک بود یکدیگر را
 بکشند و هر مرتبه که آب دهان با آب بینی می انداخت بدستهای خود آنرا میر بودند و
 بر آسای تین و تبرک بردند بدن خود میمالیدند و هر مو که از آنحضرت جدا شد مسأرت
 میکردند و آنرا میر بودند آتای معجزه چشم آنحضرت آنکه از عقب سر میدید چنانکه از پیش
 میدید و آتای معجزه گوش آنحضرت اینکه در خواب می شنید چنانکه در بیداری از دور
 و نزدیک می شنید آتای معجزه و ندان مبارکش آنکه شبی از شبهای ظلمانی یکی از اوزاع